



شعر این درس، به شیوه داستانی خوانده می‌شود. خواندن این گونه متن‌ها معمولاً با آهنگ نرم و کشش آوایی همراه است. بنابراین لحن خواننده آن باید به گونه‌ای باشد که میل و رغبت شنونده را به شنیدن ادامه آن برانگیزاند و شوقی همراه با انتظار در ذهن و روح پدید آورد.

آموزه هشتم: آزادگی



۱- خارکش پیری با دلق درشت / پشته خار همی‌برد به پشت

قلمرو زبانی: خارکش پیری: پیری خارکش (ترکیب وصفی و ارون) / **دلق:** نوعی جامه پشمین که فقیران می‌پوشند. / **درشت:** زیر و زمخت / **پشته:** دسته / **خار:** (هم آوا: خوار: فرومایه) / **قلمرو ادبی:** قالب: مثنوی / **واج آرای:** «ش»

بازگردانی: پیر خارکشی که تن‌پوش زمختی داشت، دسته خاری را به پشت می‌برد.

۲- لنگ لنگان قدمی برمی‌داشت / هر قدم دانه شکری می‌کاشت

قلمرو زبانی: لنگ لنگان: قید / **قلمرو ادبی:** دانه شکر: اضافه تشبیهی / برمی‌داشت، می‌کاشت: جناسواره / **واج آرای:** «ش»

بازگردانی: لنگ لنگان راه می‌رفت و در هر گامش از خداوند سپاس‌گزاری می‌کرد.

۳- کای فرازنده این چرخ بلند / وی نوازنده دل‌های نژند

قلمرو زبانی: کای: که ای / **فرازنده:** افرازانده، بلندکننده / **نوازنده:** نوازش کننده، نوازشگر / **نژند:** غمگین / **قلمرو ادبی:** چرخ: استعاره از آسمان / **فرازنده، نوازنده:** جناسواره / **دل:** مجاز از مردم / **واج آرای:** «ن»

بازگردانی: ای خداوندی که این آسمان را برافراختی و ای کسی که مردم غمگین را نوازش می‌کنی.

۴- کنم از جیب نظر تا دامن / چه عزیزی که نکردی با من



قلمرو زبانی: جیب: یقه / نظر: نگاه / عزیزی: لطف / قلمرو ادبی: قافیه: دامن، من / از جیب تا دامن: سر تا پا، کنایه از همه وجود / واج آرای: «ن»

بازگردانی: سر تا پایم را که نگاه می‌کنم می‌بینم چقدر به من لطف کرده‌ای.

۵- در دولت به رخم بگشادی / تاج عزت به سرم بنهادی

قلمرو زبانی: دولت: خوشبختی / رخ: چهره / بگشادی: باز کردی (بن ماضی: گشود؛ بن مضارع: گشا) / نهادن: قرار دادن (بن ماضی: نهاد؛ بن مضارع: نه) / عزت: گرامی بودن / قلمرو ادبی: در دولت: اضافه استعاری / در به روی کسی گشودن: کنایه اجازه ورود دادن / تاج عزت: اضافه تشبیهی / تاج به سر نهادن: کنایه از فرمانروا کردن / در، سر: جناس ناهمسان / رخ، سر: مراعات نظیر

بازگردانی: من را خوشبخت کردی و در کشور عزت فرمانروایم کردی.

۶- حد من نیست ثنایت گفتن / گوهر شکر عطایت سفتن

قلمرو زبانی: حد: اندازه / ثنا: ستایش / گوهر: جواهر / عطا: بخشش، دهش / سفتن: سوراخ کردن (بن ماضی: سفت؛ بن مضارع: سنب) / قلمرو ادبی: گوهر شکر: اضافه تشبیهی / گوهر سفتن: کنایه از کار دشواری انجام دادن / واج آرای: «ن»

بازگردانی: من توان ستایش تو را ندارم. شکر نعمت‌های تو کاری دشوار است و من از عهده آن برنمی‌آیم.

۷- نوجوانی به جوانی مغرور / رخس پندار همی‌راند ز دور

قلمرو زبانی: مغرور: خودبین / رخس: اسبی با آمیختگی رنگ سرخ و سفید / پندار: خیال / راندن: سوق دادن (بن ماضی: راند؛ بن مضارع: ران) / قلمرو ادبی: رخس پندار: اضافه تشبیهی / قافیه: مغرور، دور / واج آرای: «ر»

بازگردانی: نوجوانی که به جوانی‌اش می‌بالید با تصورات نادرستش از دور پیدایش شد.

۸- آمد آن شکرگزاریش به گوش / گفت کای پیر خرف گشته خموش

قلمرو زبانی: آمد: رسید / شکرگزاری: سپاس‌گزاری / کای: که ای / خرف: پیر کردن / گشته: شده (بن ماضی: گشت؛ بن مضارع: گرد) / خموش: ساکت / قلمرو ادبی: واج آرای: «ش»، «گ»



بازگردانی: شکرگزاری پیر به گوشش رسید؛ برای همین گفت ای پیر کودن ساکت شو.

۹- خار بر پشت زنی زین سان گام / دولتت چیست عزیزیت کدام

قلمرو زبانی: خار: (هم آوا: خوار: فرومایه) / سان: گونه / گام زدن: قدم برداشتن / دولت: خوشبختی / قلمرو ادبی: واج آرای: «ت» / پرسش انکاری

بازگردانی: تو که خار بر پشت راه می‌روی، چطور خوشبختی و ارجمندیت در چیست؟

۱۰- عزّت از خواری نشناخته‌ای / عمر در خارکشی باخته‌ای

قلمرو زبانی: عزّت: ارجمندی، بزرگی / خواری: فرومایگی (هم آوا: خاری) / شناختن از: تمییز دادن (بن ماضی: شناخت؛ بن مضارع: شناس) / باختن: از دست دادن (بن ماضی: باخت؛ بن مضارع: باز) / قلمرو ادبی: واج آرای: «خ»

بازگردانی: تو تفاوت بزرگی و پستی را نمی‌دانی و عمرت را در خارکشی از دست داده‌ای.

۱۱- پیر گفتا که چه عزّت زین به / که نیم بر در تو بالین نه

قلمرو زبانی: زین: از این / به: بهتر / نیم: نیستم / بالین: بستر، بالش، بالشت / نهادن: گذاشتن (بن ماضی: نهاد؛ بن مضارع: نه) / قلمرو ادبی: بر، در: جناس / به، نه: جناس / بر در کسی بالین نهادن: کنایه از نیاز نزد کسی بردن

بازگردانی: پیر گفت که چه بزرگی از این بهتر که من نیازمند و محتاج افرادی مانند تو نیستم.

۱۲- کای فلان چاشت بده یا شامم / نان و آبی که خورم و آشامم

قلمرو زبانی: کای: که ای / فلان: یارو / چاشت: ناشتایی / قلمرو ادبی: چاشت، شام: تضاد / نان: مجاز از غذا / واج آرای: «م» / شام، آشام: جناس ناهمسان افزایشی

بازگردانی: که ای یارو به من صبحانه یا شام بده یا غذا و نوشیدنی که بخورم و بیاشامم.

۱۳- شکر گویم که مرا خوار ساخت / به خسی چون تو گرفتار ساخت





قلمرو زبانی: خوار: پست / ساختن: کردن (بن ماضی: ساخت؛ بن مضارع: ساز) / خس: فرومایه / قلمرو ادبی: نساخت: ردیف / خوار، گرفتار:

قافیه

بازگردانی: خداوند را سپاس می‌گزارم که من را کوچک نکرد و به مرد فرومایه‌ای همچون تو نیازمند نکرد.

۱۴- داد با این همه افتادگی‌ام / عزّ آزادی و آزادگی‌ام

قلمرو زبانی: عزّ: عزّت / قلمرو ادبی: افتادگی: کنایه از فروتنی / آزادی و آزادگی: جناسواره

بازگردانی: با این همه من را فروتن کرد و بزرگی آزادی و آزادگی را به من ارزانی داشت.

جامی



- ۱- از نظر پیر خارکش، عزّت و آزادگی چیست؟ - آزادگی و سربلندی از دید خارکش آن است که وابسته و سربار دیگران نباشیم. دست نیاز به سوی کسی دراز نکنیم؛ با کوشش و کار خودمان زندگی‌مان را بگذرانیم و همیشه فروتن باشیم.
- ۲- با توجّه به شعر، شخصیت پیر و جوان را با هم مقایسه کنید. - پیر مردی است کوشا، فروتن، سخت‌کوش، خرسند و افتاده؛ ولی در برابر آن، جوان فردی است خودخواه، بی‌ادب، پرادعا و افزون‌طلب.
- ۳- چگونه می‌توان به عزّت و آزادگی رسید؟ - با کار و کوشش، آموختن و فروتنی می‌توان به سربلندی و آزادگی دست یافت.



اکنون با یکی از قالب‌های شعر فارسی آشنا می‌شویم. به قافیه‌های شعر درس آزادگی توجّه کنید. با اندکی دقّت متوجّه می‌شویم که قافیه‌های هر بیت با بیت دیگر متفاوت است؛ شکل قافیه در این نوع شعر بدین صورت است.

□ □.....

● ●.....



به این قالب شعری «**مثنوی**» یا «**دوتایی**» می‌گویند، چون در هر بیت، هر دو مصراع، هم قافیه هستند. مثنوی، معمولاً بلند و طولانی است و بیشتر برای بیان داستان‌ها از آن بهره می‌گیرند.

از مهم‌ترین مثنوی‌های فارسی می‌توان «**شاهنامه فردوسی**»، «**بوستان سعدی**»، «**مثنوی مولوی**» و «**لیلی و مجنون نظامی**» را نام برد.



۱- چه پیوندی میان محتوای درس آداب نیکان، با شعر این درس، می‌توان یافت؟ - در هر دو درس به ما آموخته می‌شود که چگونه خود را به خلق و خوی زیبا آراسته کنیم. درس آداب نیکان درباره آداب خوردن، سخن گفتن و خوابیدن است و شعر این درس، درباره آیین سربلندی و آزادگی است.
در این باره گفت و گو کنید.

۲- درباره راه‌های حفظ «**عزت و آزادگی**» کشور عزیزمان، ایران، گفت و گو کنید. - برای رسیدن به سربلندی و آزادگی باید کشورمان را در راه پیشرفت و دانش‌یاری برسانیم. ما باید یاد بگیریم که پیشرفت در گرو کار و کوشش است و با سخت‌کوشی و تکاپو می‌توان به سربلندی رسید و تن‌پروری ارمغانی جز نابودی ندارد.



۱- واژه‌های تازه شعر را انتخاب کنید و معنی آنها را بنویسید. - **دلق**: نوعی جامه پشمین که فقیران می‌پوشند. / **درشت**: زیر و زمخت / **پشته**: دسته / **فرازنده**: افرازنده، بلندکننده / **نوازنده**: نوازش‌کننده، نوازشگر / **نژند**: غمگین / **جیب**: یقه / **دولت**: خوشبختی / **ثنا**: ستایش / **گوهر**: جواهر / **دولت**: خوشبختی / **چاشت**: ناشتایی / **خس**: فرومایه /
۲- تفاوت معنایی واژه مشخص شده را در گذشته و امروز بنویسید.



«خار بر پشت، زنی زین سان گام / دولت چیست؟ عزیزیت کدام؟»

«دولت» در گذشته به معنای خوشبختی بوده است؛ ولی امروز به معنای حکومت است.

۳- در سه بیت پایانی شعر، «قافیه»ها را مشخص کنید.

۱۲- کای فلان چاشت بده یا شامم / نان و آبی که خورم و آشامم

قافیه: شامم، آشامم

۱۳- شکر گویم که مرا خوار نساخت / به خسی چون تو گرفتار نساخت

قافیه: خوار، گرفتار

۱۴- داد با این همه افتادگیام / عز آزادی و آزادگیام

قافیه: افتادگیام، آزادگیام

۴- با توجه به درس، دلیل آزادی پیرمرد را بنویسید. — دلیل آزادی مرد این است که او سخت‌کوش است و فروتن؛ دست خود را به سوی کسی دراز نمی‌کند و معنویت بیش از جهان مادی برایش ارزشمند است.

برخی واژه‌ها به دو شکل به کار می‌روند؛ نظیر «خرف، خرفت» یا «خورش، خورشت». هنگام نوشتن

املا، لازم است به نحوه تلفظ گوینده این گونه واژه‌ها توجه کافی داشته باشیم.

روان خوانی: مهدی

باران بند آمده بود؛ اما هنوز از ساقهٔ علف‌ها آب می‌چکید و دشت پر از گودال‌های آب شده بود. عکس آسمان بر سطح لرزان گودال‌های آب، تماشایی بود. انگار صدها آینهٔ شکسته را کنار هم چیده بودند. ابرهایی که هر لحظه به شکلی درمی‌آمدند، در مقابل آن آینه‌ها خودشان را برای سال نو آماده می‌کردند. خورشید از پشت کوه‌ها سرک می‌کشید و سلاح‌ها و کلاه‌های آهنی را برق می‌انداخت. دهانهٔ توپ‌ها و خمپاره‌اندازها را با کیسه‌های نایلونی پوشانده بودند تا آب به داخلشان نرود. در پشت خاکریز، جعبه‌های خالی مهمات و پوکه‌های مسی براق همه جا پراکنده بودند.



چندتا از سنگرها را آب گرفته بود و عده‌ای با لباس‌های خیس و گل‌آلود مشغول خالی کردن آنها بودند. صدای خنده‌شان با صدای شِلپ شِلپ آب آمیخته بود. از سنگر بغل‌دستی صدایی می‌گفت: «آب را گل نکنیم!»

قلمرو زبانی: انگار: گویی / **مهمات:** ساز و برگ و جنگ‌افزارها / **آمیخته:** آغشته (بن ماضی: آمیخت؛ بن مضارع: آمیز) / **قلمرو ادبی: آینه:** استعاره از سطح آب روی گودال‌ها / **ابراهیمی آماده می‌کردند؛ خورشید ... سرک می‌کشید:** جانبخشی / «آب را گل نکنیم!»: تضمین از شعر سهراب سپهری

دیگری جواب می‌داد: «تو ماهیات را بگیر»

خنده‌ها از ته دل بود. انگار نه انگار که در جبهه جنگ بودند. بیشتر چادرها را روی سنگرها زده بودند و سفره‌های هفت سین عید پهن بود؛ سفره‌هایی که در آنها، جای سماق و سمنو را سرنیزه و سیمینوف (نوعی مسلسل) و حتی سنگ پر کرده بود.

گاهی گردباد کوچکی لنگ لنگان از راه می‌رسید و چادرهای باران خورده را مشت و مال می‌داد. عده‌ای قرآن می‌خواندند و بعضی تند تند به ساعتشان نگاه می‌کردند و رادیوهای جیبی را به گوششان چسبانده بودند. ناگهان، صدای شلیک چند تیر هوایی بلند شد و زمزمه «یا مقلب یا القلوب» در سنگرها پیچید. عید آمده بود. به همین سادگی...!

قلمرو زبانی: انگار نه انگار: گویی وجود نداشت / **مشت و مال:** ماساژ / **قلمرو ادبی: گردباد ... از راه می‌رسید:** جانبخشی / «یا مقلب یا القلوب»: تضمین

به هر طرف که نگاه می‌کردی، عده‌ای همدیگر را در آغوش می‌کشیدند و صدای بوسه‌هایشان بلند بود. وقتی عید همه مبارک شد، نوبت به سفره‌ها رسید. «سین»‌های سفره هفت سین، یکی یکی غیبتشان زد. سیب‌ها به سرعت خورده شدند. سرنیزه‌ها به غلاف خود برگشتند. سیمینوف به سنگر تیربار رفت و طولی نکشید که... عید شروع نشده، تمام شد. کم کم ابرها هم پراکنده و خورشید، آشکار شد.

فرماندهان گروهان‌ها و گردان‌ها جمع شدند تا با هم به دیدن آقا مهدی، فرمانده لشکر بروند و سال نو را به او تبریک بگویند. همه جا آب راه افتاده بود و پوتین‌ها تا نصفه در گل چسبده فرومی‌رفتند. روی سنگر فرمانده لشکر چادر بزرگی زده بودند.



جلوی سنگر که رسیدند، چند جوان بسیجی عید را به آنها تبریک گفتند. آنها با عجله دور تا دور چادر را نخ می‌کشیدند. فرماندهان به همدیگر نگاه کردند و چند نفر از تعجب شانه‌هایشان را بالا انداختند. یکی از آنها که قتی کوتاه و ریشی بلند داشت، رو کرد به یکی از جوان‌های بسیجی و با لهجه ترکی پرسید: «اینها چیست؟»

بسیجی با لبخند جواب داد: «آقا مهدی خودش گفته است!»

قلمرو زبانی: گروهان: دسته نظامی نزدیک به نود سرباز / **گردان:** دسته ای ساخته شده از سه گروهان / **قلمرو ادبی:**

مرد قدکوتاه همین طور که گل پوتین‌ها را روی زمین می‌مالید، زیر لب گفت «آخر برای چی؟»

و بعد بدون اینکه منتظر جواب کسی شود «یا الله» بلندی گفت و از در کوتاه سنگر، داخل شد. پشت سر او، بقیه هم یکی یکی سرها را خم و بند پوتین‌ها را شل کردند. از سفره هفت «سین» و هفت «شین» (انواع شیرینی) خبری نبود. در عوض، سفره‌ای پر از نامه در وسط سنگر پهن شده بود.

آقا مهدی و دو نفر بسیجی دیگر که تندتند نامه‌ها را باز می‌کردند، بلند شدند و مهمانان را در آغوش گرفتند و عید را تبریک گفتند. آقا مهدی وقتی تعجب آنها را دید، با لبخندی که همیشه بر لب داشت، گفت: «اینها عیدی ماست، بچه‌های دانش آموز فرستاده‌اند!» همه یک صدا پرسیدند: «از کجا؟»

قلمرو زبانی: لبخندی بر لب داشت: خندان بود / **قلمرو ادبی: زیر لب:** کنایه از پنهان و آهسته /

آقا مهدی دو دستش را در میان نامه‌ها برد و درحالی که آنها را بو می‌کرد، جواب داد: «از همه جای همه جا! همه جای ایران سرای من است.» بعد یکی از نقاشی‌ها را که با سنجاق به دیوار چادر زده بود، نشان داد و گفت: «ببینید چه بلایی سر دشمن آورده است!» هوایمایی شبیه یک هندوانه بزرگ با دو بال کوتاه در حالی که هنوز چرخ‌هایش را جمع نکرده بود، تعدادی بمب را مثل یک شانه تخم مرغ

روی تانک‌های دشمن خالی کرده بود. معلوم نبود هر تانک چند لوله دارد!



سربازان دشمن مثل مهره‌های شطرنج، لابه لای تانک‌ها ریخته بودند و مداد رنگی سرخ، حسابی خونشان را ریخته بود. سمت راست نقّاشی، بسرکی بسیجی پرچم سبز رنگی در یک دست و اسلحه‌ای در دست دیگر داشت. بلندی پرچم از هواپیما بالاتر زده بود و اطراف میله آن پر از گل و سبزه بود.

قلمرو زبانی: سرا: خانه / **قلمرو ادبی:** هواپیمایی شبیه یک هندوانه بزرگ؛ مثل یک شانه تخم مرغ؛ سربازان دشمن مثل مهره‌های شطرنج: تشبیه / **مداد رنگی سرخ ریخته بود:** جانبخشی،

یکی از فرماندهان با خنده گفت: «جنگ یعنی این!»

آقا مهدی گفت: «داریم خوب‌هایش را جدا می‌کنیم تا نمایشگاهی از آثار دانش آموزان درست کنیم. برای همین رویشان را با نایلون جلد می‌کنیم تا باران خرابشان نکند. به برادرهای تبلیغات گفته‌ام، نقّاشی‌ها را دور تا دور چادرها آویزان کنند.»

چند ساعت بعد، نقّاشی‌های بچه‌ها دور تا دور چادر فرماندهی و گوشه و کنار سنگرها، آویخته شده بودند. آن روز تا غروب، آقا مهدی اطراف چادرها قدم می‌زد و گاهی چندین دقیقه در مقابل آن نامه‌های رنگارنگ می‌ایستاد و به آنها خیره می‌شد. او نامه‌های بچه‌های مدارس را می‌بوسید و می‌گفت: «آنها هم در جبهه هستند؛ چون با این نامه‌ها به ما روحیه می‌دهند. این نقّاشی‌ها و نوشته‌ها نشان می‌دهند که بچه‌ها هم به فکر ما هستند و برای پیروزی ما دعا می‌کنند. بچه‌ها دلشان پاک است. دعای آنها پشتیبان ماست.»

قلمرو زبانی: روحیه: دلگرمی

سرگذشت شهید مهدی باکری، حبیب یوسف‌زاده



۱- به نظر شما فرماندهانی چون شهید باکری چه ویژگی‌های اخلاقی داشتند که می‌توانستند با تمام توان خدمت کنند؟ - به اختیار دانش آموز

۲- آیا بین دوستانتان افرادی را می‌شناسید که ویژگی‌های اخلاقی شهید باکری را داشته باشند؟ - به اختیار دانش آموز